

مدرسه موٹھا





در دفتر کتب کتابخانه ملی
شماره ۸۸۵۸۱
ثبت گردید.

۱۵
۵۹۰
۲۰۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- ✱ نام کتاب : مدرسه موشها
- ✱ تهیه و تنظیم : ساسان تهرانی
- ✱ ناشر : انتشارات خشایار
- ✱ چاپ : سحاب
- ✱ صحافی : طاهری
- ✱ گراور فیلم : پاسارگاد
- ✱ تیراژ : ۱۰۰۰۰ جلد
- ✱ نوبت چاپ : اول
- ✱ تعداد صفحه : ۱۶
- ✱ تاریخ انتشار : آبان ۱۳۶۲

مدرسه موشها



یکی بود یکی نبود غیر از خداوند مهربان و دانا هیچکس نبود در زیر این آسمان کبود دهکده‌ای بود که در آن یک انبار گندم و خوراکیهای مختلف وجود داشت .

در این انبار بزرگ لانه‌های زیادی بود که موشها در آن زندگی میکردند و برای بچه‌های خود مدرسه‌ای ساخته بودند بنام مدرسه موشها .
در این مدرسه یک آقا معلمی بود که تصمیم داشت تمام بچه موشهای این دهکده را باسواد نماید .

نام بچه موشهای این مدرسه دم دراز - خوش خواب - نارنجی - دم باریک - موش موشک و کپل بود .

هر روز صبح زود موش کوچولوها بعد از خوردن مقداری فندق و گردو به مدرسه
میرفتند تا درس‌هایی را که آقا معلم به آنها میداد با دقت گوش کرده و با سواد شوند .
همچنین تکالیفی را که معلم آنها برای خانه به آنها میداد با کمال دقت
انجام داده و صبح روز بعد به مدرسه می‌بردند تا آقا معلم ببیند و مورد تشویق
آموزگار خود قرار بگیرند .





یک روز از روزها در مدرسه وقتی زنگ تفریح بصدا درآمد بچه‌موشها برای رفع خستگی ساعت درس به حیاط مدرسه آمدند موش‌موشک بازیگوش که خیلی هم زیرک بود آهسته بطرف ماشین آقا معلم رفت و سوار بر آن شد و با وسائل ماشین بازیهای خطرناکی کرد تا اینکه آقا معلم او را دید فوراً " جلو آمد و موش‌موشک را از آن کار خطرناک آگاه کرد و نصیحتش نمود که این بازی برای شما زیان‌آور است .



در ساعت زنگ تفریح ناگهان دم دراز و موش موشک و نارنجی متوجه خوش — خواب شدند که بر روی یک قطعه اسفنج ابری در گوشه حیاط مدرسه خوابی خوش فرو رفته است .

همگی بالای سراو آمدند و در روی اسفنج شروع ببازی کردند چون می خواستند اورا بیدار کنند ولی فایده ای نداشت حتما " او خیلی خسته بود اما او باید بیدار می شد تا ساعت بعد در کلاس حاضر باشد بالاخره او را بیدار کردند .
در این موقع خوش خواب که از خواب پریده بود هاج و واج گفت : هان چی شده . چه خبره . من کجا هستم و هم شاگردیها شروع کردند بخندیدن .

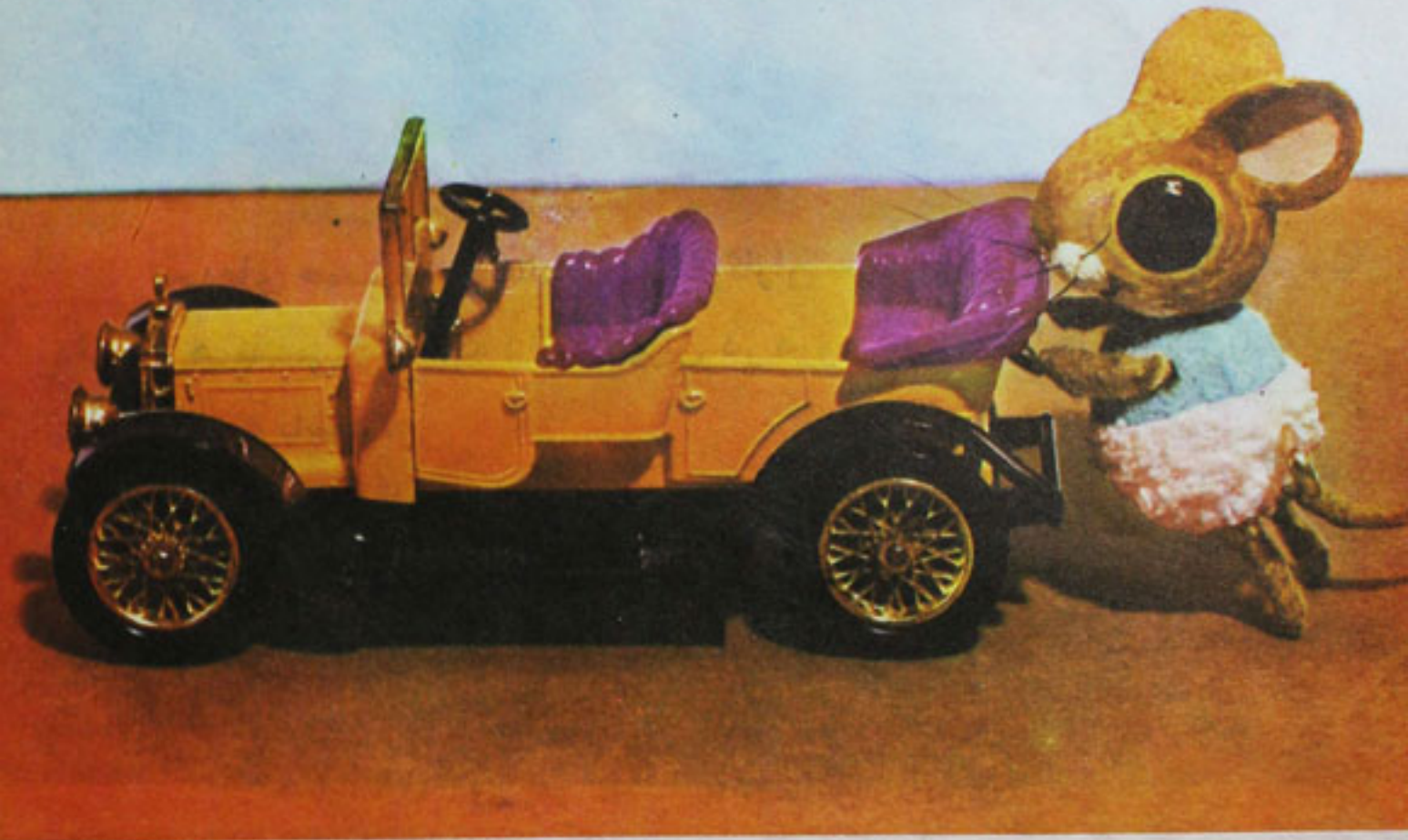


دم دراز که یکی از بچه‌موش‌های خیلی شلوغ و شیطان بود یک روز در اوقات فراغت بخانه یکی از اهالی دهکده رفت و از آنجائیکه خیلی شیطانی میکرد داخل دستشویی منزل شده که چشمش به یک لوله خوش رنگ افتاد .
آن چیزی جز خمیر دندان خانواده نبود و چون خیلی از این لوله خوشش آمده بود شروع کرد ببازی با آن که ناگهان در آن باز شد و محتویات آن در اثر بازی‌گوشی دم دراز به بیرون ریخت . و بچه‌های خوب میدانند که چه کارزشتی از دم دراز سرزده .

بچه‌های خوب همه میدانیم که آموزگاران عزیز دانش‌آموزان را خیلی دوست دارند و همیشه می‌کوشند که دانش‌آموزان در دروس و سایر مراحل زندگی پیشرفت زیادی داشته باشند .

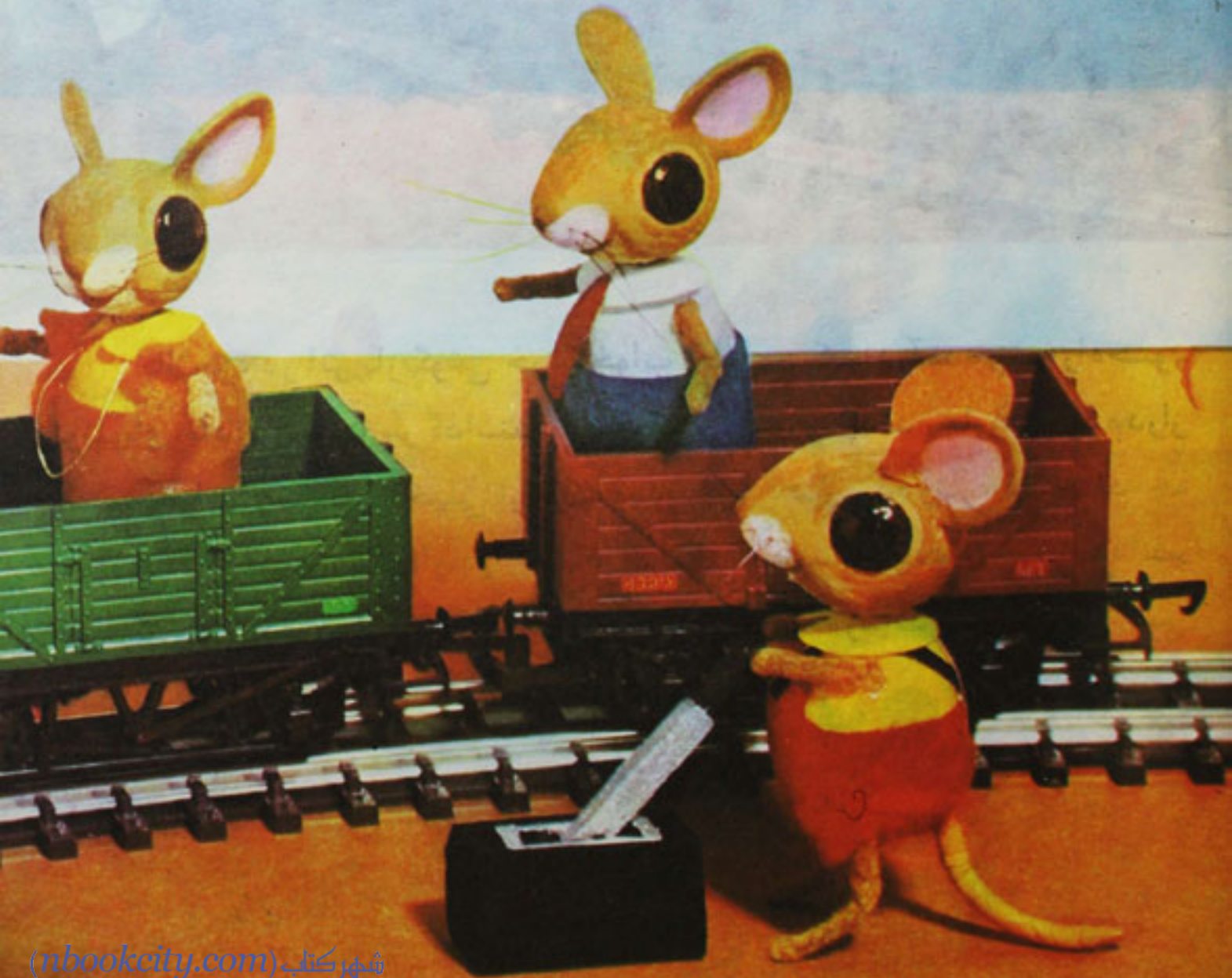
به‌مین‌خاطر آقا معلم مدرسه موش‌ها در کنار آموزش برای دانش‌آموزان وسایل بازی هم تهیه کرده بود تا آن‌ها در ساعت تفریح از آن استفاده کنند ولی بیشتر از همه خوش‌خواب و دم‌دراز شیطان بودند که بازی کردن را دوست داشتند .

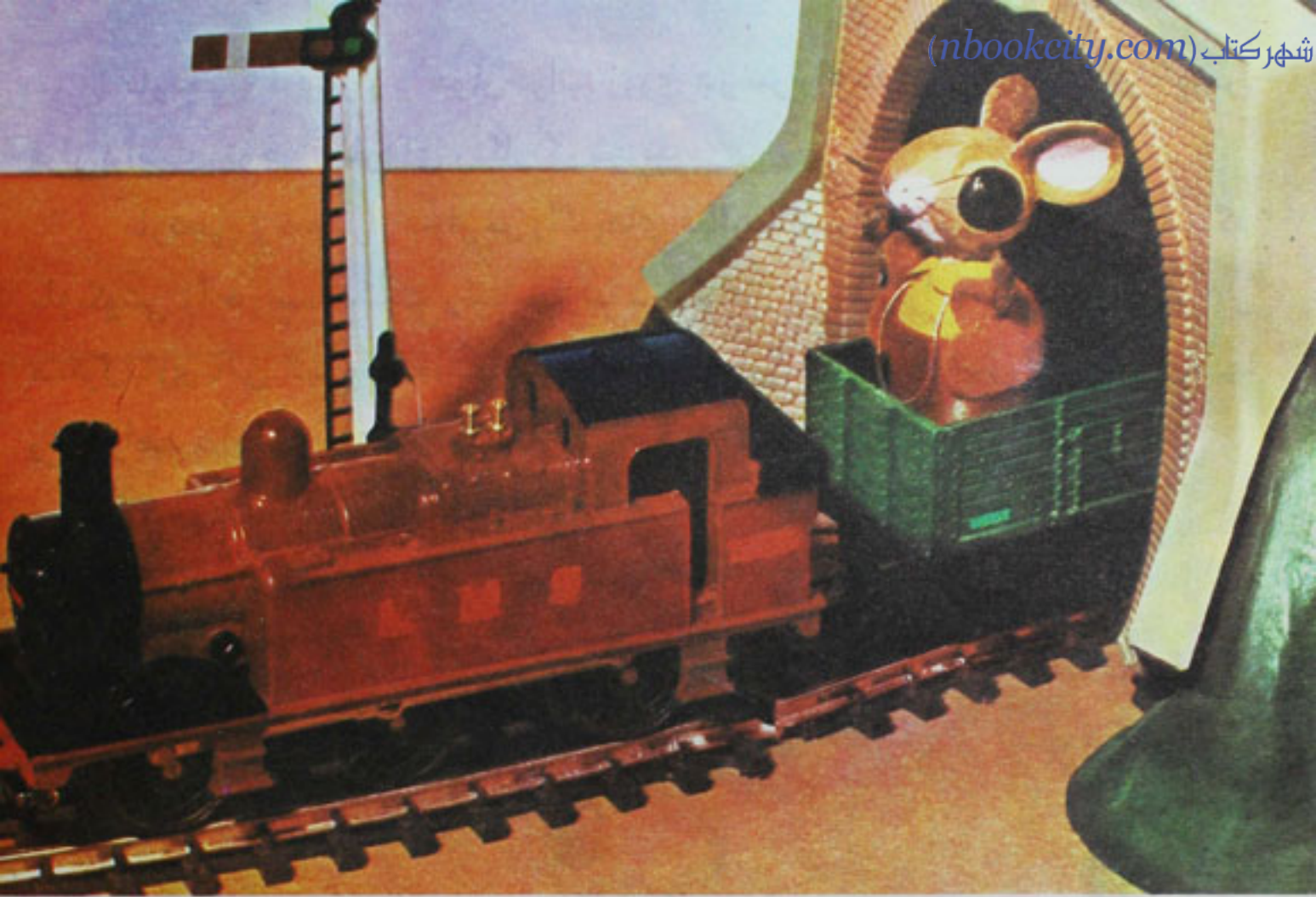




یک روز وقتی مدرسه موشها تعطیل شد موش موشک در راه منزل به یک ماشین زرد رنگ که در خیابان پارک شده بود برخورد کرد و چون خیلی کنجکاو بود جلو رفت و در اطراف ماشین شروع به بازی کرد. و از آنجائیکه درب آن قفل بود نمی توانست داخل آن برود شروع کرد به هل دادن ماشین .
بالاخره آنقدر هل داد تا ماشین حرکت کرد غافل از عاقبت زشت کار .

نارنجی و دم‌دراز و خوش‌خواب روزی در سر راه مدرسه که ایستگاه راه‌آهن
قرار داشت متوجه قطارهای رنگارنگ شدند .
نارنجی و دم‌دراز سوار بر واگن‌های قطار شدند و خوش‌خواب تنبل هم که
بازیگوشی را دوست داشت رفت بطرف دستگاهی که قطار را بحرکت درمی‌آورد و
مشغول بازی با آن شد ولی نمیدانست اگر قطار حرکت کند چه پیش‌آمدی برای آنها
رخ خواهد داد .

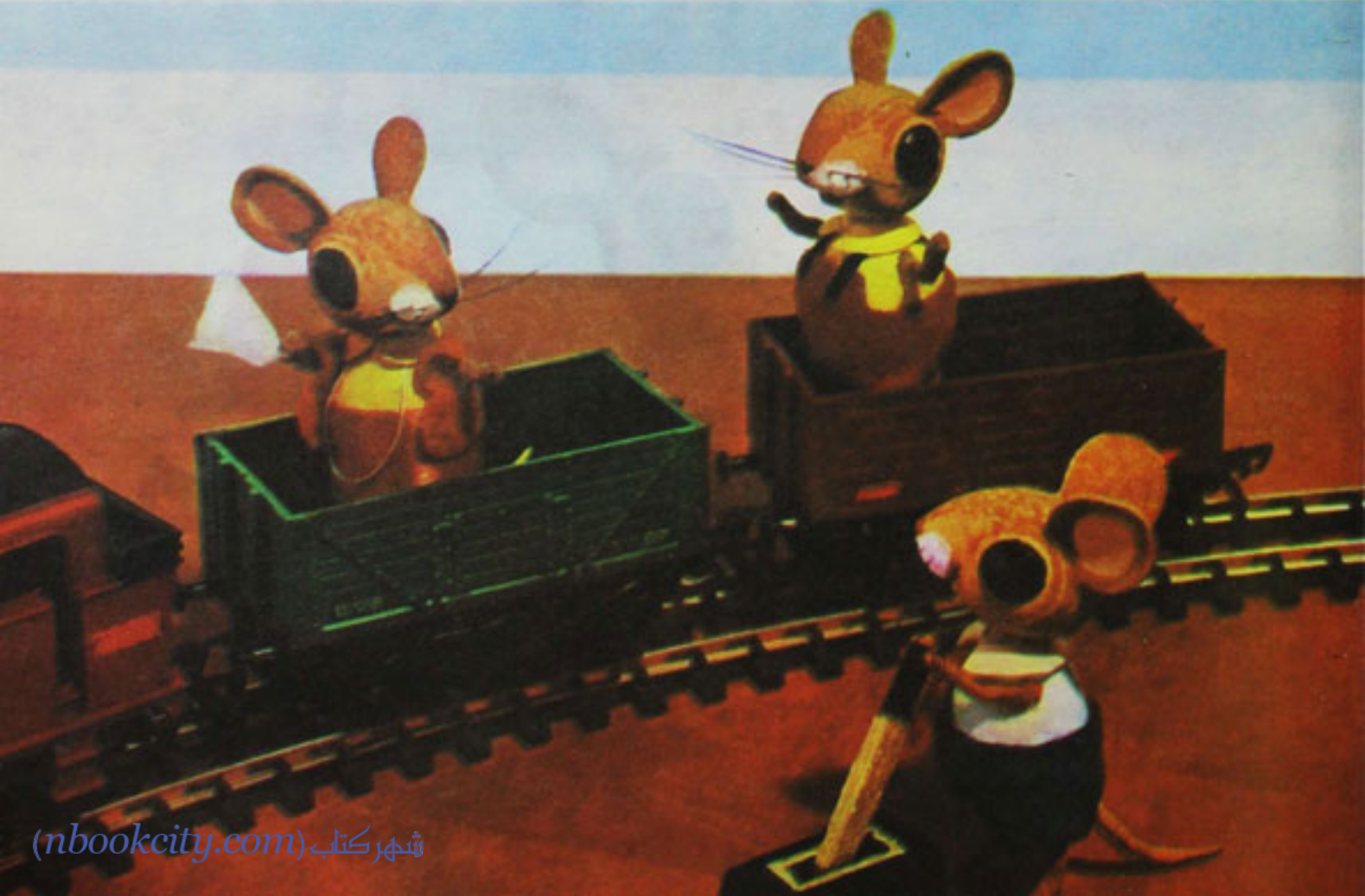




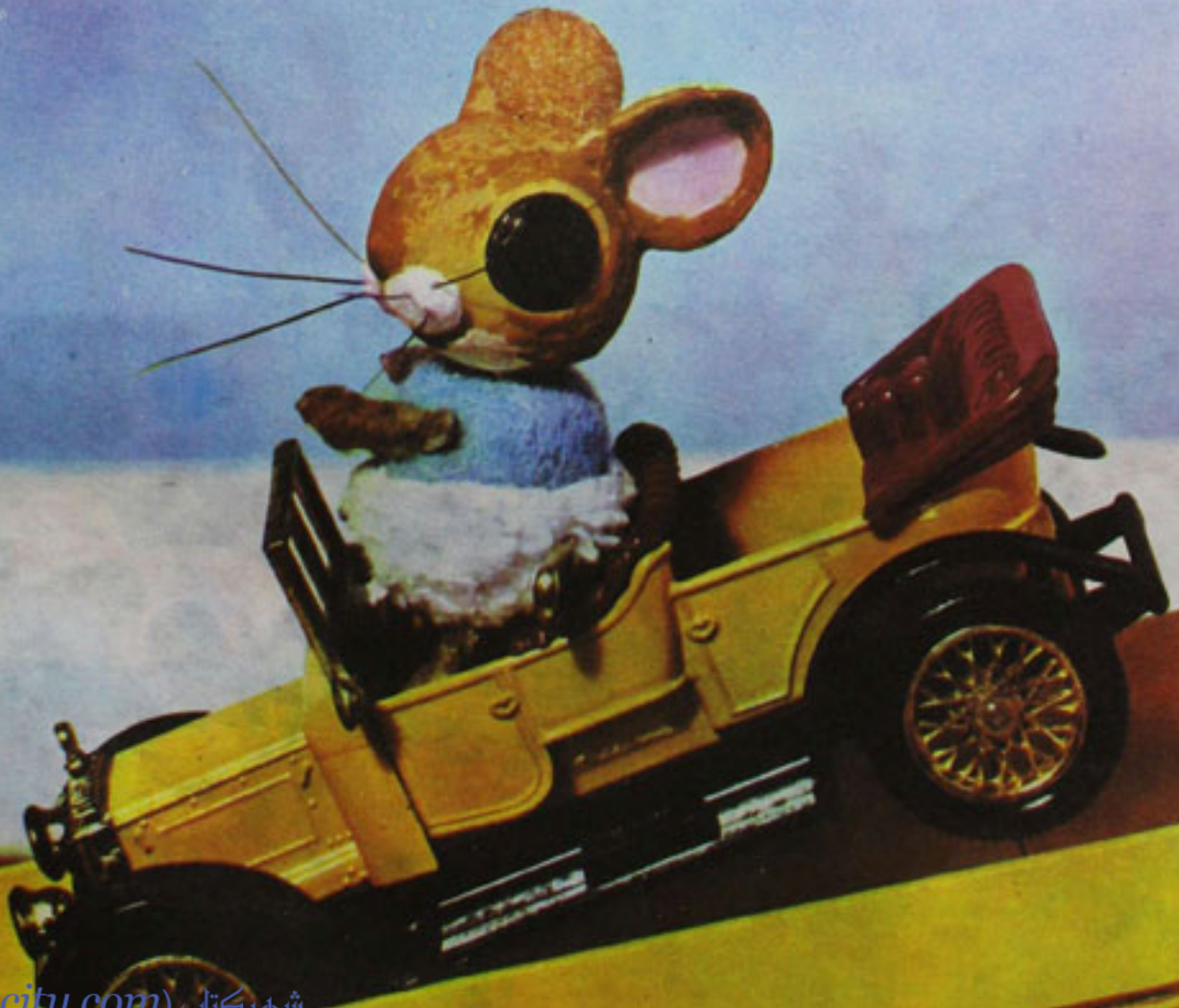
بالاخره در اثر بازیگوشی خوش خواب قطار بحرکت درآمده و سر راه خود
تونلهای زیادی را پشت سر گذاشتند تا عاقبت بشهری رسیدند . نارنجی و دم دراز
و خوش خواب فهمیدند که خیلی از خانه و مدرسه شان دور شده و تازه دریافتند چه
کارزستی از آنها سر زده و از درس خود عقب افتاده اند و بچه های خوب میدانند
که هرکس کار بدی از او سر بزند چقدر بخودش زیان میرساند و باعث ناراحتی
دیگران هم می شود .

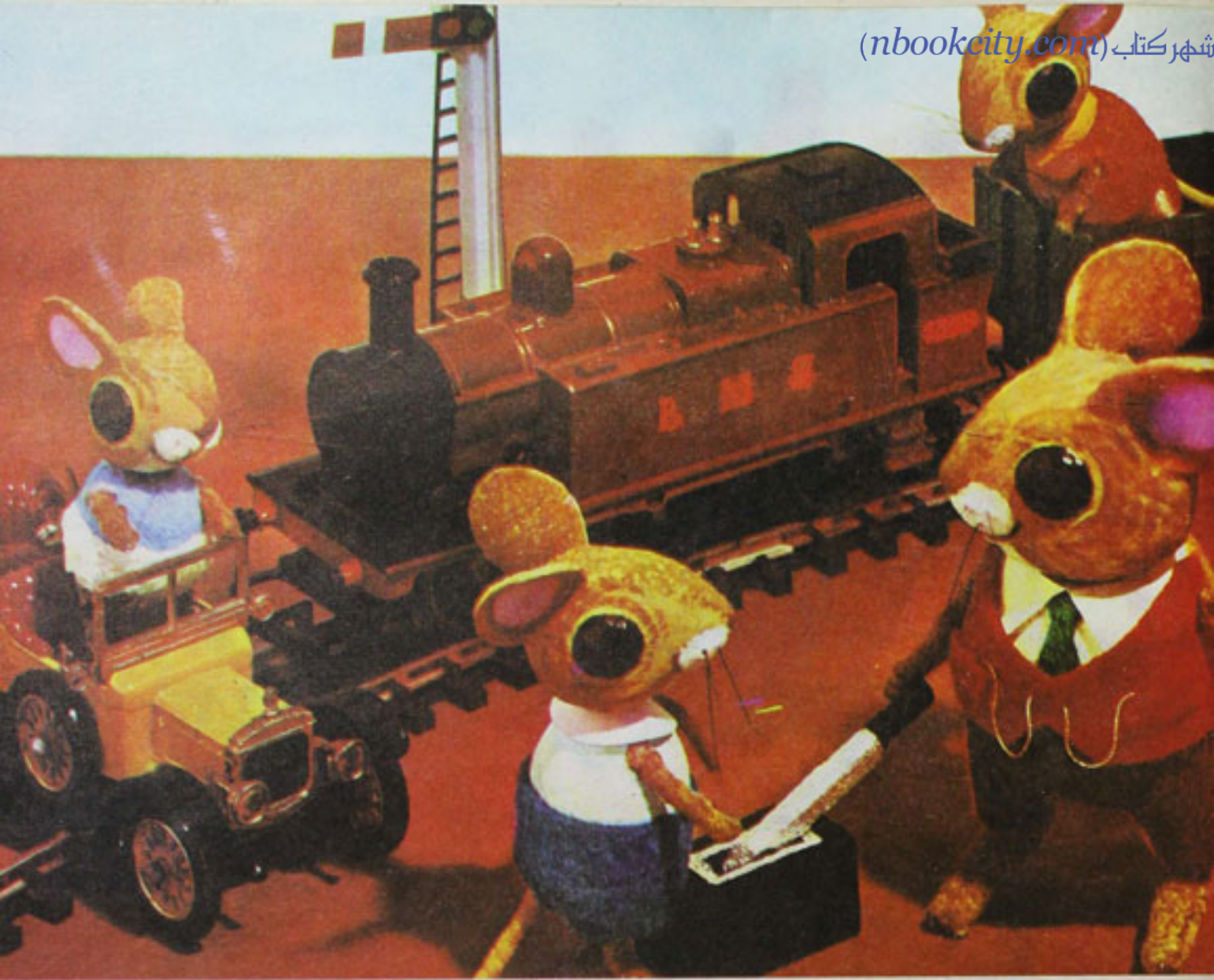
نارنجی - دم دراز و خوش خواب از کار زشت خود پشیمان شدند تصمیم گرفتند بدهکده باز گردند .

باردیگر قطار را بحرکت درآوردند و بدهکده بازگشتند . وقتی بدهکده رسیدند پیش خود فکر کردند که چرا در مدرسه غیبت کردند و با خود گفتند چگونه جواب آقا معلم را بدهیم ؟ آنگاه تصمیم گرفتند که دیگر حرکت ناشایستی از آنها سرزنند .



ماشین زرد رنگ در اثر هل دادن موش موشک حرکت کرد و موش کوچولو بازیگوش نمی توانست جلو آنرا بگیرد و خیلی ترسیده بود که مبادا تصادف بکند .
موش موشک از کار زشت خود پشیمان شد ولی دیگر دیر شده بود و ماشین همچنان براه خود میرفت تا به ایستگاه قطار رسید و از حرکت بازماند که موش موشک چشمش به آقا معلم افتاد .





آقامعلم که متوجه کارهای ناشایست بچه موشها شده بود صبح که بمدرسه
میرفت آنها را در ایستگاه راه آهن دید که مشغول بازی هستند و تا خواست آنها
را صدا بزنند ناگهان موش موشک هم با ماشین بوسط ریل رسید که دیگر خیلی ناراحت شد
و همگی را با خود بمدرسه برد تا آنها را نصیحت بکند و از رفتار بدشان آگاه نماید .



در مدرسه دم دراز و نارنجی و خوش خواب و موش موشک را آقامعلم در وقت زنگ تفریح صدا کرد و برای آنها صحبت کرد و گفت که این کارهای زشت شماچه زیانهای بدی را بدنبال خواهد داشت همچنین از آنها می خواست که دیگر عمل ناشایستی انجام ندهند و سعی شان این باشد که فقط بدرس و تکالیف خود مشغول باشند و به سخنان بزرگترهای خود گوش فرا دهند .

درزنگ نقاشی دم دراز و نارنجی و خوش خواب تصمیم گرفتند یک نقاشی جالب بکشند و با همکاری هم خواستند عکس دشمن شماره یک خود را به تصویر بکشند .
بچه‌های خوب آیا میدانید دشمن بزرگ آنها کی بود ؟
بله درست حدس زدید آقا گربه .

وقتی نقاشی شان کامل شد نارنجی گفت . بچه‌ها بیائید یک شعار هم برای آن تهیه کنیم و همه با هم فریاد زدند مرگ بر دشمن - مرگ بر دشمن .

مرگ بر دشمن مرگ بر دشمن





جشن پایان تحصیلی فرا رسیده بود .

آقامعلم که از رفتار بچه‌موشها تقریباً "راضی بود آنها را بیک مهمانی عصرانه با خوراکیهای خوشمزه دعوت نمود و برایشان سخنرانی کرد و میگفت که همیشه در زندگی و درس خیلی جدی و کوشا باشید تا آینده روشنی داشته باشید و آنها هم به نصایح آقامعلم گوش فرا داده و کلمات گوهر بارایشان را بجان و دل می‌خریدند چون می‌دانستند او بهترین راهنما برای آنهاست .



کتابخانه کودکان

۶۳۵

۳۳

ناشر اعتمادات حسابار

بها: ۱۲۰ ریال

حق چاپ محفوظ است
شهر کتاب (nbookcity.com)